

الله در ادیان مختلفه (تفسیر سوره توحید)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

اشارتاً عرض شده و با یک تفصیل بیشتری تکرار می شود: درست است که قرآن کتاب نقل و حیانی است اما این نقل و حیانی بر مبنای فطرت، عقل مطلق، علم مطلق ربانی، برای کل مکلفان جهان، در طول و عرض جهان از نظر مکان و زمان، نازل گشته است. تمام حقایقی که در قرآن یاد شده، چه مکرر چه غیر مکرر، چه با تکرار زیاد و چه با تکرار کم، بیانگر بالاترین وحی ربانی است که فوق آن امکان ندارد؛ یعنی برای مکلفین امکان تفهم فوق آن نیست. چون علوم فوق مطالب موجود در قرآن، در اختصاص حضرت حق سبحانه و تعالی است و در ضمن غیب الغیوب است. غیب ها سه بخش اند: غیب عادی که برطرف کردن آن نیازمند به وحی نیست بلکه بر اثر کوششها و کاوشهایی از جانب مکلفان پرده برداری می شود.

و غیب دوم، غیبی است که در انحصار وحی رسالتی و نبوتی است. یعنی اگر نوع دوم غیب از طرف خدا بر صاحبان وحی، وحی نشود هرگز امکان ندارد مکلفان با وسایل درونی و بیرونی به آنها دست یابند.

بُعد سوم غیب، علم ربانی خاص است که: «ان ربی علی صراط المستقیم». صراط مستقیم ربوبیت در علم ربوبیت، حکمت و قدرت ربوبیت، در تکوین و تشریح، در اختصاص حضرت حق سبحانه و تعالی است و قابل انتقال به احدی، حتی بزرگترین پیغمبر الهی خاتم النبیین (صلوات الله و سلامه علیه) نیست.

بُعد میانه ی غیب {که غیب وحی است} دارای مراحل پنجگانه است. مرحله آخرین این بُعد، مرحله و حیانی قرآنی است، به همین ترتیبی که ما در خدمتش هستیم {منظور همین ترتیب قرآن کنونی موجود است}. همانطوری که مفردات آیات {کلمات

و حروف}، وحی اند و سوره ها کلا وحی اند، ترتیب مفردات آیات در سوره ها، و ترتیب سوره ها نیز وحی است. خدا آنچه را که امکان فهمش برای آفریدگان هست، در این کتاب وحیانی اخیر تدوین فرموده است. البته تبلوراتی {درجاتی} در فهمیدن بیانات ربانی، بر حسب مراحل و مدارج عقول، استعدادها، علوم، تفکرات و تدبیرات هست. اما آنچه کل مکلفان در آن وحدت دارند، فهمیدن بایدها و نبایدهای عقیدتی و احکامی است، این یک مقدمه مختصر!

بحث اول ما در تفسیر موضوعی، «خدا از دیدگاه کتب وحیانی و غیر وحیانی» است. آیا خدا که خود را در قرآن معرفی کرده است، این معرفی کمتر از معرفی فلاسفه است؟ عرفا و فیلسوفان و سایر عالمان با در نظر گرفتن درجاتشان، حتی درجه نخستشان، حتی امامان و پیغمبران، منهای وحی ربانی {بدون این که استفاده از وحی کنند} در معرفی خدا و توحید خدا مسلماً به مرحله وحی نمی رسند. مجدداً عرض می کنیم؛ درست است قرآن نقل است، نقل قویترین حقایق وحیانی به قول مطلق است. ما با ابزارهای پیش فرض های غلط، پیش فرض های عقلانی غیر مطلق، و پیش فرض های عقلانی مطلق، نمی توانیم به قلّه ی معرفت ممکنه نسبت به وجود خدا، وحدانیت خدا و اسماء و افعال خدا برسیم. ما با ابزارهایی، می توانیم دریافت کنیم که خدایی هست، و این خدا واحد است. اما آن هستی (وجودی) که خدا خود را معرفی می کند، و آن وحدتی که خدا خود را معرفی می کند، با هیچ عقلی، فطرتی، علمی، تفکری منهای وحی بدست نمی آید. مقدمه ی جریان از مکلفان است؛ مکلف با تعقل بر مبنای فطرت، چه با عقل غیرمطلق، چه بالاتر با عقل مطلق، چه با علم غیر مطلق، چه بالاتر با علم مطلق، تنها می تواند بداند خدایی هست و واحد است، و اسمائش و افعالش چگونه است. اما تکامل علم مطلق و عقل مطلق، بر مبنای فطرت، وحیانی است، و عقلانی نیست. عقلانیت معرفت، نسبت به حق سبحانه و تعالی، در هر دو بُعدش ناقص است. کامل است در بُعد اصل اینکه خدا هست و واحد است. و ناقص است در وضعیت (چگونگی) وجود ربانی {یک بعد ناقص} و در وضعیت اسماء و افعال ربانی {بعد ناقص دیگر}.

این پنج وحی با ضمیمه این دو عقلانیت، هفت مرحله ای است که بایستی مکلفان گام بردارند:

دو مرحله درونی، مرحله عقلانی غیرمطلق بر مبنای فطرت و سپس عقلانی مطلق بر مبنای فطرت است. و سپس پنج وحی بر پنج ولی عزم (پیامبران اولی العزم): نخست نوح سپس ابراهیم، پس از آن موسی، پس از آن عیسی بن مریم، و پس از آن خاتم

النبیین (صلوات الله وسلامه علیه). ولکن از عصر نزول قرآن تا رستاخیز جهان، ما با این دو مبنای عقلانی، مخصوصاً مبنای عقلانی و علمی مطلق روی اصل فطرت، باید با کوششها، کاوشها، اندیشه ها، تفکرها در مضامین و حیاتی قرآن، در کل ابعاد تکلیفی تفکر کنیم.

نخستین بحثی که در تفسیر موضوعی مقدم است و تقدم از چند جهت دارد، بحث وجود الله، وحدت الله، اسماء الله، افعال الله، رحمت تکوینی رحیمی، رحمت تشریحی و تکوینی رحمانی و سایر جهاتیست که در اختصاص حق سبحانه و تعالی است.

«الله»

الله در کل قرآن ۲۶۹۷ مرتبه با الفاظی گوناگون در پس و پیش یاد شده است. و ما هیچ اسمی، هیچ کلمه و هیچ لفظی را در کل قرآن با این تعداد کثیر نداریم. و این از روی این حساب است که محور قرآن، الوهیت و ربوبیت حق سبحانه و تعالی است. و از لطایف جریان اینست که ما در مُحَمَّسی به اله و الله و لا اله الا الله، سپس سوره کافرون و پس از آن سوره توحید نگرش عمیق داریم. اله معبود مطلق است چه معبود حق و چه معبود باطل. ولکن از همین اله اشتقاق یافته است الله. اله بر هر معبودی صدق می کند اما الله «هل تعلم له سمیا»؟ (آیا نامیده شده ای {غیر از خدای واحد را} برای الله می شناسی؟ (مریم، ۶۵)،

آلهه مشرکین بسیارند. آلهه درونی: «أرأیت من اتخذ الهه هوا، أفأنت تكون علیهِ وکیلاً» (فرقان، ۴۳): کسانی هستند که نفس عماره خود، یا نفس عقلانی خود، یا نفس علم خود را اله و مُتَّبِع گرفته اند. آلهه برونی هم معبودان زیادی هست، چه حق چه باطل. اله لفظی است عام که جمع هم بسته می شود آلهه. ولی الله جمع ندارد. چون لفظ اله دلالت بر معبود دارد، چه معبود باطل، چه معبودهای باطل، و چه معبود حق. ولکن از لفظ اله، که الف و لام و ه باشد، الله اشتقاق یافته: ال-اله. الف و لام، الف و لام تعریف است. اله غیر مُعَرَّف است و احیاناً غیر معروف است ولکن الله، اله معروف است. یعنی آن معبود یگانه ویژه ای که نظیر ندارد، بدیل ندارد، وحدت احدیتش من جمیع الجهات است، از نظر ذات و اسماء و افعالش، در بُعد عمقی و بُعد نخستین.

پس اله شد الله. خود اله {که از آله و آله است} معانی دارد که عرض می کنیم. الله که «هل تعلم له سمیا»؟ بت پرستان و حتی مادیین، اسم بت‌هایشان را و اسم ماده را الله نهاده اند، چه در لغت عربی و چه لغت های دیگر مانند عبرانی. الله در لغت‌های دیگر ترجمه هایی دارد: الله در عبرانی یهواه است، و یهواه فقط الله است. و گاد (God)

در لغت انگلیسی. گاد، یهواه و الله و خدا در زبان فارسی. خداوند غلط است چون خداوند اعم از خداست، خداوند های عادی و خداوند اختصاصی ربانی. خداوند های عادی مانند: «خداوند بستان نظر کرد و دید» (مثنوی). یا خداوند کشتی، لکن لفظ خدا ترجمه الله است، چنانکه لفظ یهواه ترجمه الله است. در کل زبانهای موحدان و حتی مشرکان، لفظ الله در اختصاص حضرت حق سبحانه و تعالی است. لکن اله چنانکه عرض کردیم اعم است از حق و باطل، آله باطل و اله حق.

الله الفاظش از همان الفاظ اله است، با اضافه آل، که آل در اصل، تعریف بوده، بعد از گذشت زمانهایی در عمق کلمه ادغام است. الله دیگر الاله (الاله) نیست. الاله بوده است در آغاز انتقال اله به الله.

مرحله آغازین این انتقال لفظی، با انتقال معنوی، الاله بوده است، بعد الله شده. الله اسم اعلم است و نه اسم معرفه به الف و لام. اول معرفه به الف و لام بوده، بعد اسم علم است. «هل تعلم له سمياً». این مرحله دوم.

مرحله سوم، «لا اله الا الله». کلمه حقه اخلاص که مختصرترین و در عین حال مفصل ترین، از نظر معنا، راجع به نفی و اثبات است، نفی کل جهانیان و اثبات کل وحدت ربوبیت، نسبت به حضرت حق سبحانه و تعالی. بنابراین «لا اله الا الله» الفاظش همان الفاظ الله است. چنانکه الفاظ الله هم همان الفاظ اله است. و لکن «لا اله الا الله» مرحله توضیحی و تبیینی اله است در دو بُعد، تبیینی الله است در دو بُعد. اله دارای دو بُعد است، منفی و مثبت. الله دارای دو بُعد است، منفی و مثبت. اله منفی اش آله باطل اند، مثبتش اله حق است. الله منفی اش کل موجودات اند، مثبتش خود الله است. و این نفی و اثبات، مخصوصاً در الله، و نخست در اله، در «لا اله الا الله» رسم تفصیلی بیشتری یافته است. اول مرحله سلب بعد مرحله ایجاب.

«لا اله» استغراق است، اصلاً هیچ معبودی نه «لا الله» چون الله مفرد است. اگر «لا الله» بود غلط بود چون لا استغراق جنس است، و الله که جنس نیست، اله جنس است. «لا اله، الا الله»، الله خاص است به الوهیت حقه و اله، آلهه درونی است، آلهه برونی است، آلهه باطل است. «لا اله» دست رد زدن بر سینه، بر ذات، بر صفات، بر افعال کل موجودات جهان است «الا الله». الهی که واحد است و معبود به حق است. و این مرحله سوم.

مرحله چهارم نفی اش در سوره کافرون و اثباتش در سوره توحید. اکنون ما سوره توحید را آنچه نوشته ایم و آنچه باز فکر می کنیم، عرض می کنیم.

## تفسیر سوره ی اخلاص : اثبات توحید

سوره الاخلاص :سوره توحید، اسماء زیادی دارد، و هر چه اسماء بیشتر باشد مسماء هم عالی تر و والاتر است. مثلاً سوره التفهید، التجرید، الاخلاص، التوحید، الولاية، النجاة، النسبة، المعرفة، الجمال، المقشقه، المعوذة، الصمد، الاساس، المانعة، المحضرة، المنفرة، البراعة. المذكرة، النور، الامان. بر حسب روایتی چند این بیست اسم، اسماء معروف و غیر معروف سوره توحید. ولكن سوره های دیگر قرآن یا یک اسم دارد یا دو اسم و یا بالاتر، سه اسم. و این خود دلیل است اینکه سوره توحید در عین اختصارش، تفصیلی عمقی نسبت به معرفه الله است. معرفه الله تا آنجا که امکان دارد از برای مکلفان.

در روایت است که «إِنَّ اللَّهَ عزوجل علم أَنَّهُ يكون في آخر الزمان القوام متمقون فانزل الله تعالى قول هو الله احد» اصول کافی، باسناد عن علی بن حسین زین العابدین (علیه السلام). خدا دانست که در طول زمین و عرض مکان مکلفان از حین نزول این سوره، بلکه از حین تکلیف آغازین آدم، که نسل اخیر است، و نسل های قبل در مثلت جهان از آیندگان اقوامی متعمق، محقق، دقیق و مو شکاف می آیند، در بُعد معرفت توحیدی سوره توحید را نازل کرد.

در اینجا نوشته ایم: «یأتیه صلوات الله و سلامه علیه قادة الاحزاب الخمسه». اینکه « قل هو الله احد» چرا گفت قل؟

به جهاتی چند است که عرض می کنم. رهبران احزاب بی دینی و با دینی پنبجگانه، خدمت رسول الله شرفیاب شدند. مادیین، مشرکین، ثنویه، یهود، نصارا. تمام از منحرفان بوند. از انحراف مادیت، شرک، دو پرستی، دو پرستی یهود و سه پرستی نصارا. «یستلونه عن ینسب ربّه کما ینسبون»، مادیون گفتند اگر از ما سوال شود اله تان کیست، اشاره به ماده می کنیم. ماده که مشاراً الیه حسّی و حاضر است. از پیامبر سوال می کند که، تو هم اشاره کن، آن ربّی را که تو به سوی او می خوانی، اشاره کن، ما با اشاره بفهمیم. منظورشان اشاره حسّی بود. مشرکین هم مشاراً الیه داشتند، مشاراً الیه بعضی آلهه که آلهه باطل باشد، بت ها باشد حسّی است. ولی مشاراً الیه «الله» حسّی نیست.

اینها به گمان اینکه همانطوری که به بت ها می شود اشاره حسّی کرد، به الله هم که خالق بت ها و خالق کل جهان است می شود اشاره حسّی کرد. دو گانه پرستان: «و قالت الیهود عُزیرُ ابنُ الله» (یهود گفتند عُزیر فرزند خداست)، برای خدا فرزند قائل شدند. و همچنین نصارا که سه پرست و ثالث هستند، همه به دنبال اشاره رفتند.

پیغمبر بزرگوار سه روز صبر کرد تا جواب نازل گردد، آیا پیغمبر موحد نبود؟ رأس الموحدين در طول تاریخ تکلیف در مثلث تاریخ تکلیف، منهای وحی ربانی آیا قائد موحدان نبود؟ چرا جواب نداد؟ برای اینکه «ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحىٌ يوحى»، تلفظاتش و تنطقات (نطق های) کلامی اش، تنطقات عملیش، تنطقات اشاره ای اش، در نفی های تشریحی، و در اثبات های تشریحی، تمامشان «وحىٌ یوحى» است. «ما ينطق عن الهوى». هوى چیست؟ آیا «هوى» هوای نفس است؟ نفس عماره ی خودی؟ نفس عماره دیگران؟ نفس عماره هر دو؟ نخیر. «هوى» کُلِّ غیرِ وحی است چون «إن هو إلا وحىٌ یوحى» یعنی نطق پیغمبر (نطق یعنی ابراز)، اظهارات پیغمبر، در بُعد رسالتی، و نه در بُعدِ محمدی، اظهارات و تبیینات و بلاغ های رسالتی حضرتش «وحىٌ یوحى، عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (که شدید القوی الله است). بنابراین پیغمبر هیچ نفی و اثباتی در بُعد رسالتی، از خود ندارد مگر وحی. بنابراین «ما ينطق عن الهوى». نه هوای عقل، نه هوای نفس، نه هوای علم، نه هوای فطرت که معصوم است، نه هوای عقل مطلق. چون تمام اینها در عین کمال، نقصان دارند. یعنی تکمیلشان از نظر وحیانی است. مبنای وحی ربانی، چه قرآنی و چه غیر قرآنی اش، درست است عقل مطلق بر مبنای فطرت است، ولکن عقل مطلق بر مبنای فطرت، بیانگر کُلِّ مرادات ممکنه ربّانی برای مکلفین نیست.

پس سه روز صبر کرد و جبرئیل نازل شد: «بسم الله الرحمن الرحيم، قل هو الله احد» و این «قل» را هم پیامبر باید بگوید. اصلاً گفتن «قل» مطالبی دارد:

یک، درست است مخاطب در «هو الله احد»، که می خواهد جواب این احزاب خمسه را بدهد، پیامبر است، ولی «قل» هم باید گفته شود. این «قل» دارای ابعادی است. بُعد اول آن اینست که پیامبر حتی لفظ خطاب نسبت به خودش را هم را ترک نمی کند: «قل ما یأبئُ بکم ربی»، «قل یا ایها الکافرون» و غیره. این «قل» ها برای توجه دادن به مکلفان است که حتی الفاظِ خطاب هم، که مخاطب نباید بیانگر آن ها باشد، این مخاطبِ رسولی و مخاطبِ رسالتی این «قل» ها را می گوید. این اولاً.

مطلب دوم، هر کسی می خواهد بگوید «هو الله احد»، باید بگوید «قل» چرا؟ برای اینکه «هو الله احد»، من می گویم و شما هم بگو. «بگو مرگ بر شاه»، بگو گفتند چرا؟ برای اینکه من می گویم «مرگ بر شاه»، شما هم بگو. این «مرگ بر شاه» نه فقط گفتار گوینده است، گفتار گویندگان و شنوندگان است. همچنین «هو الله احد» گفتار گویندگان، گوینده رسالتی و کُلِّ شنوندگان، از امامان و سایر مکلفان است «قل هو الله احد».

عرض می شود که سوره توحید، چنان که اشاره شد بر حسب روایت ثلث قرآن است. چون ثلث قرآن حد متوسط توحید است. و این ثلث قرآن که از شش هزار و ششصد و چند آیه، دو هزار و دویست و چند آیه است، این دو هزار و چند آیه بنای توحیدی است با الفاظ گوناگون، توصیفات گوناگون، اسماء گوناگون، افعال گوناگون، جریانات گوناگون، از قصه ها و بیان های حقیقت های توحیدی در ابعاد گوناگون. و لکن مختصر کل توحید قرآن، که ثلث قرآن است، در سوره توحید جمع است. چنان که کل قرآن در جمع، از توحیدش، رسالتش، معادش، احکامش، عبودیتش، ربوبیتش در سوره حمد جمع است. «و لقد اتیناک سبعاً من المثنی و القرآن العظیم». «قرآن عظیم» کل قرآن است، «سبعاً» سبع آیات است «من المثنی». هفت آیه مثنی، که هفت مثنی دارد (این مطلب در جای خودش عرض شده). و ما هیچ سوره ای که مشتمل بر هفت آیه باشد نداریم.

بحثی با عالمان وهابی در مکه مکرمه

از جمله مباحثی که من در مکه با وهابی هایی می کردم که در حمد «بسم الله» نمی گفتند، می گفتم که بدون «بسم الله» چند آیه است این سوره؟ گفتند: شش آیه. گفتم پس باید «سِتّاً من المثنی»! باشد، پس چر «سبعاً من المثنی» است؟ این سبعاً من المثنی نشان می دهد که «بسم الله» سوره ی حمد هم جزء سوره است، لذا «بسم الله الرحمن الرحیم» شماره دارد. یک: «بسم الله»، آیه دو «الحمد لله ...» و ...

«و لقد اتیناک سبعاً من المثنی و القرآن العظیم». این «مثنی» من المثنی است. قرآن مثنی دارد، اما مثنی همچون سوره حمد ندارد. قرآن آیات هفت دارد، ولی کل سوره نیست. کل سوره که هفت آیه باشد فقط سوره مبارکه حمد است.

حالا، «قل هو الله احد»، «قل» مقول می خواهد. مقول اول «هو» است. دوم «الله». سوم «احد». چهارم «الصمد» (که تفسیر الله است). پنجم «لم یلد». ششم «و لم یولد». هفتم «و لم یکن له کُفُوّاً احد». و نه کُفُوّاً احد، نه کُفُوّاً احد، و نه کُفُوّاً احد. اگر چه هر چهار تایشان به یک معناست، اما همانطوری که ما متقیّد به معانی قرآن هستیم، متقیّد به الفاظ بیانگر ایمانی هستیم. گرچه از نظر معنا لفظ یکسان باشد و لکن هم لفظ، هم معنا، هم ترتیب، هم ترکیب، هم جا. و این که ما تفسیر موضوعی می گوئیم، نمی خواهیم که موضوعی قرآن را ترتیب بدهیم، نخیر. این مرحله بعد از مرحله تسلسلی است. از مرحله تسلسل که اسلام نخستین برداشت شد، اسلام مرحله تکاملی، بعد از مرحله تسلسلی است که مرحله موضوعی است.

«قل هو الله احد»، «هو» در چند جای قرآن ذکر شده و مرجعی مذکور نیست. مثلاً «إنا انزالناه فى ليلة القدر». «ه» در اینجا مرجعی ندارد. بنابراین «ه» کل قرآن است. وقتی که مرجعی مذکور برای ضمیر نیست، این مرجع کلیت و عمومیت دارد. منتهی مرجع کلی «هو» مُنَزَّل (نازل شده) است؛ و مُنَزَّل مخلوق است. و مرجع کلی «هو الله احد» مُنَزَّل (نازل کننده) است. «هو» در سوره توحید راجع به منزل است که الله می باشد، و در سوره قدر راجع به منزل است که قرآن است.

«قل هو». «هو» ضمیر اشاره به غائب است. ما غائب چند نوع داریم: یا غائب مطلق داریم که هیچ گاه امکان ندارد برای حواس ما ظاهر شود، و این در مقابل هذا و ذاک و هذان و حالات ثلاثة است که ملحدان و مشرکان و دوپرستان و سه پرستان به کار می برند. «هو» اولین پاسخ به این احزاب خمسه است که می گفتند همان طور که ما با اشاره می فهمانیم و با اشاره به خدایانمان توجه می دهیم، تو هم همین راه را طی کن و با اشاره، خدای خود را بنمایان!

ولكن «قل هو». هذا نیست، ذاک نیست، اولئک نیست، مفرد نیست، مفرد محسوس نیست، تثنيه محسوس نیست، جمع محسوس نیست. بلکه مفرد غیر محسوس است. نه تنها محسوس، بلکه مشاراً الیه ایست که نه اشاره حسّی است و نه اشاره عقلی است. اشاره حسّی احاطه حس است به محسوس. اشاره عقلی، اشاره عقل است به غیر محسوس.

ما همچنان که اشاره حسّی به حضرت حق سبحانه و تعالی نداریم، اشاره عقلی به عنوان احاطه، به عنوان برابری یا احاطه نداریم. بلکه اشاره به غائب مطلق است که از عقول، ذاتاً و صفاتاً و اسماء و افعالاً، در بُعد ربوبیت ناپیدا است. آنچه که پیداست خَلَق خداست. خَلَق خدا مفعول ربانیت است، مفعول رحمانیت است، مفعول رحیمیت است، مفعول غفران است، مفعول عذاب است. این مفعول برای ما حسّیاتش محسوس است؛ و غیر حسّیاتش مُدْرَک (درک شده) است. ولکن ذات خدا و اسماء خدا و افعال خدا به عنوان صادر، به عنوان مصدر، برای ما واضح نیست. بله به عنوان صادر که خلق باشد از نظر ما کم و بیش پیداست.

«قل هو». «هو» مرجعش چند گونه است: گاه مرجع ضمیر انسان، حاضر است و پیداست، هو نیست و هذا است. گاه مرجع اشاره و ضمیر انسان حاضر است و ناپیدا، مثلاً خیلی ریز است، چون خیلی ریز است حاضر است و ناپیدا ولی امکان دارد پیدا باشد. یا دور است از نظر مکان، یا دور است از نظر زمان، بالاخره دوری که امکان نزدیک شدن از نظر اشاره و از نظر احساس (یا احساس عقلی و یا احساس مادی)

داشته باشد. و لکن «هو» هویتِ غیبِ مطلق است. یا من هو اختفی لفرط نوره، الظاهر الباطن فی ظهوره، بنور وجهه استنار کل شیء، و عند نور وجهه سواه فی، و الی آخر...

این لفظ «هو» اشاره است به غائب مطلق. این غائب مطلق با هیچ وسیله ای از وسایل بَصَر، بصیرت، ادراک، علم، عقل، با هیچ وسیله ای حتی وسایل مطلق معصوم انسان، چه معصوم باشد یا فوق معصومان عادی باشد، یا دون معصوم، به هیچ وسیله ای قابل ادراک و احاطه نیست، در مثلث عوالم: عالم تکلیف، عالم برزخ و عالم قیامت.

«لا یدرکه الابصار و هو یدرک الابصار». ابصار هم بَصَرهاست، هم بصیرت هاست، در بُعد ابصارهای علمی و عقلانی و دَقّی. پس «قل هو». اولین معرفی رب العالمین در بُعد ناپیدا بودن ذاتش علی الاطلاق، مشاراً الیه نبودنش به اشاره حسی، یا به اشاره عقلی، علی الاطلاق این است: «قل هو». هیچ گاه امکان ندارد این «هو» که غائب است پیدا شود. بله، پیدا است از نظر وجود در عقول و فطرت ها و نا پیدا است. هم در غایت پیدایی است، و هم در نهایت ناپیدایی است.

در نهایت ناپیدایی است، چون هر ناپیدایی امکان پیدا شدنش، هر غیر محسوسی امکان حسّش، هر مجهولی امکان علمش، هر نادیده ای امکان دیدنش، در بُعد ممکنات هست. و لکن خدا آن نادیده و نامحسوسی است که هیچگاه در هیچ زمانی از برای هیچ موحدی حتی خاتم النبیین (صلوات الله و سلامه علیه)، امکان رویت او نیست.

بله! رویت به معنای این که می دانیم هست، اما نمی دانیم چیست. می دانیم هست، می دانیم کیست، اما نمی دانیم چیست. بنابراین در «هو» تمام معارفِ واحدیت، احدیت، صمدیت، سرمدیت، «لم یلد» «و لم یولد» «و لمن یکن له کفوا احد» نهفته است.

در سوره مبارکه توحید هر لفظ بعدی معرفّ لفظ قبلی است: «قل هو». هو چیست؟ «الله». الله کیست؟ «احد». احد کیست؟ «صمد». صمد کیست؟ «لم یلد». لم یلد کیست؟ «لم یولد». «هو»، «الله»، «احد»، «صمد»، «لم یلد»، «و لم یولد» کیست؟ «و لمن یکن له کفوا احد».

تقدس عدد هفت، مراحل هفت گانه توحید

این هفت مرحله را باید طی کنیم، همانطوری که دور خانه خدا هفت مرتبه طواف می کنیم، آسمانها هفت است، زمین هفت است، رمی جمرات هفت است، سعی هفت

است. هفت عدد مقدسی است، با این عدد مقدس، گامهای هفتگانه را برداریم، برای شناخت خدا در حد امکان. و از امتیازات قرآن این است که، مثل کتابهای مولفان بشری و غیر بشری نیست که هر کتابی خاص گروهی است. فیزیک خاص فیزیکدانان است. شیمی برای شیمیدانان، هندسه، جغرافی، تاریخ و ...

ولکن قرآن که کل علمی که مورد نیاز کل مکلفان است را ذکر کرده، برای کل مکلفان با درجاتشان کافی است، همه کس فهم است. منتها ادنای (پائین ترین) تفهّم معارف قرآنی، در بُعد عقاید سه گانه، و در بُعد احکام، بایدها و نبایدهای توحیدی، نُبُوّتی، معادی، واجبات و محرمات است. منتها هر کس دقت بیشتری کند، تفهّم بیشتری برایش حاصل می شود، یعنی سهل (آسان) و ممتنع (محال) است. سهل است در بُعد مرحله آغازین تکلیفی برای کل مکلفان. ممتنع است برای کسانی که دقت نکنند، بررسی نکنند، تدبر و تفکر نکنند.

و اصلاً هیچ کتابی در هیچ بُعدی از ابعاد مشابّهت با قرآن ندارد. شما هر کتابی که مطالعه کنید مخصوص عده خاصی است. اگر کتابی مربوط به عموم باشد کتاب ساده است (روزنامه ایست). اما کتاب علمی که مخصوصاً کلّ علوم عقلانی و غیر عقلانی را در بر داشته باشد، و در بُعد نخستین همه کس فهم باشد، ما نداریم. بله در ابعاد دیگر، مربوط است به تدبیرات و تفکرات بیشتر.

روی این اصل ما در سوره توحید باید که دقت، زیادتیر بکنیم. فعلاً مرحله «هو» را مقداری عرض کردیم و دنباله اش را فردا. بعد مرحله «الله» و «احد» و «صمد».

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پرسش های آخر درس:

- [در مورد این که فرمودید می دانیم هست، و نمی دانیم که چیست! مگر هستی خدا عین چیستی او نیست؟]

نخیر.

- [یعنی دو تا هویت و حیثیت گوناگون دارد؟]

نخیر، هستی اش هست، اما چیستی اش، ماهیتش چیست؟ ذاتش چیست؟ مثلاً کسی پشت در صدا می زند، شما می دانید کسی هست، ولی نمی دانید کیست. منافات ندارد. می دانم هست، و نمی دانم کیست. می دانم هست، نمی دانم چیست. هستی، مطلق است، یعنی هستی اعم است از این که آن هست، بدانیم یا ندانیم کیست یا

چیست؟ وانگهی ما کیستی خدا را در بُعد سلبی می فهمیم، در بُعد ایجابی نمی فهمیم.

در بُعد سلبی: خدا ذاتش مانند هیچ ذاتی از ذوات نیست. چون ذوات دیگر را ما می فهمیم. بنابراین ما با سلب رفیق هستیم دیگه، خدا عالم است، یعنی جاهل نیست. قادر است یعنی عاجز نیست. حی است یعنی مرده نیست. موجود است یعنی معدوم نیست. فقط معدوم نیست، اما تمام وجود است، نه وجود مانند وجودات ما. این موجود است (کائنات) نه کینونیت (وجود) ما، بلکه کینونیتی وراء ما، مناقص ما. بنابراین خارج عن الحدین: حدّ الابطال و حدّ التشبیه. از دو حد خارج است. از حد سلب: این و آن نیست، نیست، نیست اما نه آن که نباشد.

نخیر! نیستی خدا نیستی ممکنات است. کل ممکنات ذواتشان ذوات سلبی حق، صفاتشان صفات سلبی حق، افعالشان افعال سلبی حق. ولکن این سلب ها نه سلب مطلق است، سلب خاص است. سلب امکان، سلب حدود، سلب فقرها، سلب ممکنات است. آن وقت اثباتشان را ما نمی فهمیم. منتها هر قدر در سلب دقت بیشتر بکنیم در مرحله اثبات بالاتر و بالاتریم.

بنابراین خارج عن الحدین: حد الابطال و حد التشبیه. حد ابطال این است که این و آن، نیست و نیست، نه اینکه اصلاً نیست، بلکه مانند ما نیست. هستش هم نه اینکه هست همانند ما. چون هست همانند ما حد تشبیه است.

نه اصلاً نیست، نه هست مانند هست ما. خدا بین هست و نیست است: هست نه مانند هست ما، و نیست، یعنی همانند ما نیست. این بحث را در بُعد معرفی ذات مقدس الهی، در بعد اسماء و صفات، هم در سوره توحید و هم در سوره های دیگر تفصیل خواهیم داد و مفصل می کنیم. ان شاء الله.

- [پس هستی و چیستی اش یکی شد! در واقع وقتی ما می گوئیم خدا هست یعنی که امکان ندارد این را بفهمیم!]

هست ولی هستیش چیست؟ آیا حقیقت هستی را می فهمیم؟ مثلاً آیا شما حقیقت هستی خود را می فهمید؟ مقداری می فهمید.

- [این که می فرماید خدا هست این یعنی چی؟]

یعنی اینطور نیست که نباشد

- [پس شما فقط به طور سلبی می فرمائید]

بله. البته. ما با سلب رفیق هستیم دیگه. نیست که نباشد. ما دو هست داریم و یک نیست. یک هستی، که می فهمیم، و یک هست، که نمی فهمیم. هستی که نمی فهمیم، نیستش را (نیست نسبی اش) را می فهمیم. خدا هست یعنی نیست مانند موجودات، نه هست مانند موجودات.

خدا کائن است یعنی مانند موجودات و لو میلیاردها برابر. نخیر! نه این که بی نهایت برابر! ذات خدا با سایر موجودات اصلاً تباین و تناقض کلی دارد، نه اینکه خدا بی نهایت برابر است، نخیر. اصلاً برابری و نابرابری در کار نیست. ذات خدا ذاتی است که بطور کلی مناقض و مباین است با ذوات موجودات کما این که در صفات هم همین طور است. البته این بحث در این مختصر نمی گنجد، و باید بحث کنیم ان شاء الله.

- [شما فرمودید «علمه شدید القوی»، شدید القوی خداست ولی گویا به جبرئیل شدید القوی گفته اند]

نخیر! شوخی می کنند! ما پنج دلیل از این آیات داریم که «الله» است. برای این که «علمه شدید القوی... فاوحی الی عبده ما أوحی» (نجم، ۱۰) ضمیر «ه» به چه کسی بر می گردد؟ به «شدید القوی»، آیا پیغمبر عبد جبرئیل است؟

در دعای ندبه است که «شدید القوی» را تفسیر به الله کرده (حالا این باشد و یا نباشد فرقی نمی کند). ولکن شدید القوی، کسی که قوایش شدید است و ضعف ندارد ممکن است که ممکن (الوجود) باشد؟ وجود های ممکن همه فقیرند، همه ضعف دارند، هر قدر قدرتشان زیاد باشد، نمی شود «القوی». «ال» بر سر قوی (استغراق) است. تمام این نیروها درش شدید است، ضعیف نیست. (القوی یعنی تمام نیروها و وقتی می گوئیم شدید القوی یعنی تمام نیروها در آن شدید است نه بعضی نیروها). ولیکن غیر خدا تمام نیروهایش بین ضعف و زیاد هست. شدید القوی فقط الله است. ما ادله زیاد داریم از خود این سوره و از غیر این سوره که شدید القوی، فقط خداست و جبرئیل نیست. مثلاً به طور مفصل برای این که آن جایی که شدید قوی بر پیامبر وحی کرد در معراج بود، و جبرئیل در معراج نتوانست برود و در بین راه گفت که: لو دنوت انملة لاحترق.